

شعر انقلاب، خرده فرهنگ و شعر آئینه



در گفت و گو با یوسف علی میرشکاک

}} سعید بیابانکی

باز به دوران لائیزم برسیم و شعرا یک رویکرد لائیک پیدا کنند یعنی شعر ما فارغ از «تقویم» مسیر خود را پیدا کرده است. بنا بر اعلام یونسکو زبان فارسی از جمله زبان‌هایی است که در معرض خطر است و شاید عمر مفیدش به یک یا دو قرن بیشتر نرسد و با ورود بی مرز و حصر واژه‌های بیگانه این عمر کوتاه‌تر هم می‌شود. آیا فکر نمی‌کنید پاسداری از این زبان یک مقدار شعر را دچار سنت‌گرایی می‌کند؟ به دیگر بیان شعر چقدر می‌تواند در عصر حاضر به حراست از زبان کمک کند؟ و یا آن‌هایی که مدعی شعر پست‌مدرن هستند در کوتاه کردن عمر این زبان سهمیم نیستند؟

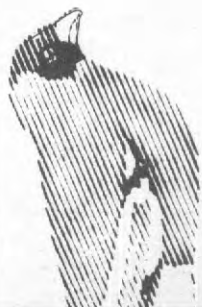
نه! زبان با مساعی ابلهانه‌ای از این دست از بین نمی‌رود. ولی اینکه زبان فارسی در معرض خطر است دلیلش این نیست که عده‌ای از خارج توطئه کرده و می‌خواهند این زبان را از بین ببرند یا اینکه غرب چون با ما دشمنی دارد تصمیم به از بین بردن زبان ما گرفته است. دایره زبان فارسی محدود شده بود و چیزی که باعث این محدودیت شده بود زبان عربی بود. عربی قبل از همه زبان‌ها هجوم آورد و دامنه این زبان را برچید تا محدود شد به همین سرزمین. از آن سو پس از انقلاب روسیه الفبای عربی یا الفبای فارسی و عربی عوض شد در تاجیکستان و آذربایجان و جاهای دیگر در پاکستان و هند همین‌طور و رسمیت زبان فارسی اعتبار خودش را از دست داد و خودبه‌خود دایره این زبان محدود شد به این حدودی که الان ماییم یعنی شصت یا هفتاد میلیونی که به این زبان سخن می‌گویند.

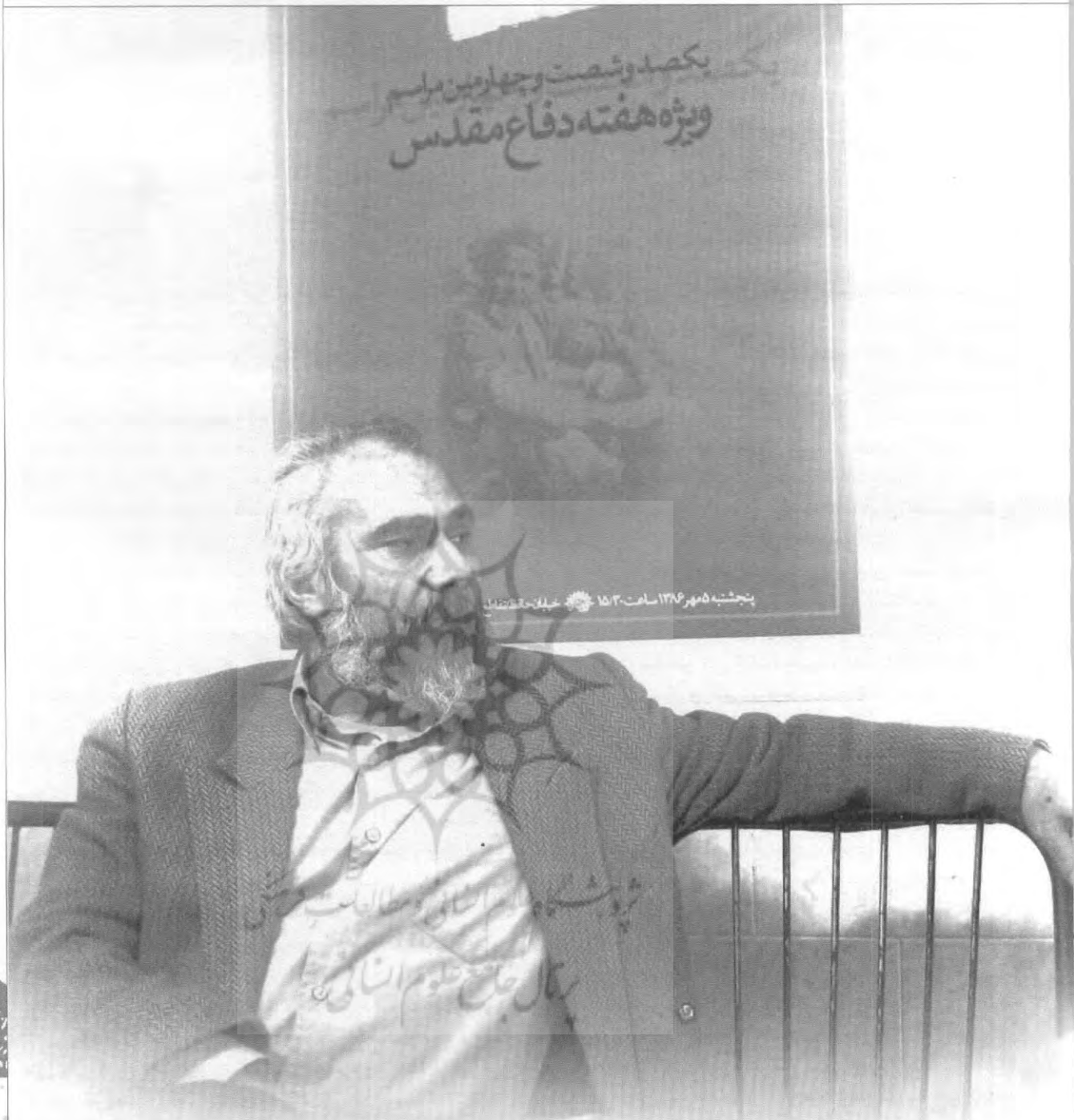
این زبان قطعاً از بین خواهد رفت و من چندان امیدوار نیستم که این زبان بتواند سر پا بماند و حفظ شود اما خرده فرهنگ مثلاً لهجه اصفهانی حفظ خواهد شد. لری کردی بلوچی حفظ خواهد شد به همین دلیل من شعرا را تشویق می‌کنم به زبان محلی خودتان شعر بگویند برای اینکه خرده فرهنگ غیر قابل هدف‌گیری است و حتی اگر زبان ما انگلیسی شود مردم فراموش نمی‌کنند که با زبان و لهجه خودشان فرزندان‌شان حرف بزنند.

و اما یک نکته را نباید از یاد ببریم که در دایره هفتاد میلیونی همین زبان فارسی دست‌کم سی و پنج میلیون ترک‌زبان هستند و فارسی زبان دوم آن‌هاست! درست است که فارسی زبان رسمی است ولی زبان

ضمن سپاس از شما... به عنوان اولین سؤال نظر شما به عنوان یک شاعر و منتقد ادبی و شعرشناس و کسی که به هر حال عمری را در این راه قلم زده و قدم زده در خصوص وضعیت کنونی شعر انقلاب چیست؟ با توجه به اینکه بخش زیادی از شعر انقلاب با شروع جنگ در واقع به سمت شعرهای انقلابی درغلتید و شعرهایی که بخش زیادی از آن‌ها امروز به فراموشی سپرده شده است... وضعیت فعلی و آینده این گونه ادبیات و این گونه شعر را چگونه ارزیابی می‌کنید

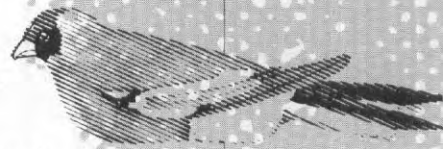
آن اوایل شعر انقلاب و رویکردهای شاعرانه‌ای که در این عرصه بود استثناً بود الان تبدیل به قاعده شده و فراگیرتر از آن اندازه‌ای است که ما بخواهیم بگوییم به اصطلاح در چه مقر و مستقری است و چه ویژگی‌هایی دارد چندان فراگیر شده که تقریباً می‌شود گفت جز بخشی از «غیر شعر» معاصر آن بخشی که خودشان ادعا می‌کنند «پست‌مدرن» هستند به‌جز آن‌ها که غالباً هم شعرشان شعر نیست بقیه شعر معاصر کلاً تبدیل شده به همان فضایی که در آغاز انقلاب و ضمن سال‌های جنگ تحت عنوان شعر انقلاب شناخته می‌شد. یا مثلاً «انتظار» این یک مقوله‌ای بود که فقط شاعران انقلابی به آن می‌پرداختند الان کمتر غزلی پیدا می‌شود که یکی از مضامینش این نباشد یا مثلاً پدیده‌ای به نام «عاشورا» یا نسبت با «کربلا» یا نسبت با آقا اباعبدالله علیه‌السلام این الان شایع و دایر است یعنی شاعری را نمی‌شود سراغ گرفت که این مضمون جزء مضامین اصلی کارش نباشد یا مثلاً عشق به ائمه یا نسبت به عالم توحید یا نسبت به عالم غیب یا مثلاً انتقاد اجتماعی کردن و کلاً نفی وضع موجود و دعوت به وضع موعود. این‌ها سیلان پیدا کرده است در کل شعر و خودبه‌خودی هم هست. مثلاً گاهی شاعر می‌خواهد که برای فالان معشوق زمینی شعر بگوید ولی اندک‌اندک از درون آن «سراینده اصلی» مسیر را به سمتی می‌برد که شاعر ناگهان متوجه می‌شود که در «افق انتظار» قرار گرفت و این استمرار پیدا می‌کند و حالاً‌ها منقطع نمی‌شود چون استمرارش سیاسی و تبلیغاتی نیست. به یک معنا بلکه به همه معانی شعر انقلاب و پس از انقلاب توانست آشتی کند با شعر اصیل فارسی از حیث درون‌مایه و این پیوند برقرار شده و به سادگی منقطع نمی‌شود که





نیست. در عین حال در روزگار ما فقط شعر ضامن حفظ یک زبان نیست. شاید در زمان فردوسی می‌شد امیدوار بود که با یک شاهنامه زبان فارسی حفظ شود و بعد از دو یا سه قرن که زبان رسمی ما عربی بود این زبان برگردد. ولی امروز با شعر این اتفاق نمی‌افتد. امروز عصر «رمان» است. ما باید رمان‌هایی پیدا کنیم که به همهٔ خانه‌ها راه پیدا کند، به تیراژ میلیونی برسد و کتابی باشد که بتواند کل خرده‌فرهنگ را در خود جا داده و آن عصبیت خاص ملی را زنده کند. این ویژگی در زبان‌های فرانسوی و انگلیسی وجود دارد ولی در زبان فارسی نه! فرانسوی‌ها از سال‌ها قبل سعی در «تور کردن» هنرمندان داشتند

عاطفه و اخلاق و عواطف آن‌ها نیست. زبان مراودات نفسانی و عقلانی آن‌ها نیست زبان تمایز آن‌هاست و یا مثلاً عرب‌زبان‌ها. به جز این من زبان دیگری سراغ ندارم چون به صراحت بگویم که من «کردی» را زبان نمی‌دانم هرچه هم قدیمی و باستانی باشد ولی اگر قرار شود انرژی را روی یک لهجه متمرکز کنیم می‌تواند مستقل شود با لهجهٔ سده (خمینی‌شهر اصفهان) هم می‌توان این کار را کرد و به عقیدهٔ من انرژی‌اش بیشتر از کردی است و یا مثلاً لهجهٔ سمنانی. در هر حال خرده‌فرهنگ به سادگی از بین نمی‌رود چون پشت خرده‌فرهنگ «عصبیت» وجود دارد در حالی که در مورد زبان فارسی رسمی این‌گونه



کمالی که بسیاری از هنرمندان قرن نوزده و بیست فرانسه فرانسوی بلد نبودند، مثلاً پیکاسو و دالی از اسپانیا به فرانسه می‌روند و خیلی‌های دیگر ولی مرکز و محل اجتماع آنجاست. آن‌ها کاری کردند که فضا، فضای هنر و ادبیات باشد که البته آمریکایی‌ها هم کم‌کم در این زمینه با فرانسوی‌ها به رقابت برخاسته‌اند هرچند هنوز نتوانسته جایی مثل «پاریس» داشته باشد که بوی هنر از آن بلند شود ولی به این صرافت افتاده‌اند که نویسندگان نقاشان شعرا و کلاً هنرمندان را تور کنند و به کار بیندند و برخلاف سابق که فقط دانشمندان را برای نیت استعماری خود جذب می‌کردند هنرمندان را هم به این لیست افزوده‌اند. هرچند هنوز زبان انگلیسی به پای فرانسه نمی‌رسد یعنی زبان هنر نشده است ولی بالاخره خواهد شد چون قدرت دارند و زور پشت این زبان است موفق خواهند شد. و به‌هرحال هر اندازه دایره یک زبان گسترده‌تر باشد قدرتش از نظر هنری و ادبی افزایش می‌یابد.

از این طرف در جهان سوم کلاً همه آن‌ها دارند به مخاطره می‌افتند الا زبان عربی که دایره‌اش گسترده است و جمعیت بی‌شماری به این زبان سخن می‌گویند و زایش ادبی هم در آن زیاد است. مثلاً یک شاعر سوری هزاران مخاطب در کشورهای دیگر پیدا می‌کند ولی ما دایره تولید و مصرفمان بسته است. یعنی همین جماعت شاعر و نویسنده که تولیدکننده ادبیات هستند خود مصرف‌کننده نیز هستند و تیراژ اندک کتاب‌ها این مسئله را نشان می‌دهد مثلاً کتاب داستانی که دوهزار جلد تیراژ داشته باشد مسلماً نمی‌تواند پشتوانه‌ای قوی باشد برای حفظ یک زبان. جماعت فکر می‌کنند که اگر آثارمان را ترجمه کنیم به زبان‌های دیگر باعث حفظ زبان خواهد شد. این محال است و یا اینکه مثلاً به فلان نویسنده متعهد فلان مقدار پول و امکانات بدهیم خواهد توانست کاری بکند برای حفظ زبان فارسی. این دیگر «کمیک» است درست مثل پولی که خرج سریال‌های تلویزیونی می‌شود و از هیچ حیث راهی به دهی نمی‌برد.

به‌هرحال خیلی هم نمی‌شود غصه از بین رفتن زبان فارسی را خورد. این زبان اگر روزی آثاری داشته باشد که به درد مردم بخورد ترجمه‌اش می‌کنند و نگهش می‌دارند. البته ترجمه حافظ و فردوسی و سعدی را دارند به‌هرحال آن مقدار از ادبیات که به درد مردم جهان یا در واقع انگلیسی‌زبان‌ها بخورد (چون متأسفانه این زبان، زبان مرادوات تمام مردم دنیا شده است) حفظ خواهد شد مثل زبان‌های پرتغالی و سوئدی که با وجود اینکه دایره‌ای محدود دارند حفظ خواهد شد ولی آن‌ها می‌دانسته‌اند که چه باید بکنند و ما نمی‌دانیم و لاجرم خانه بر آب می‌سازیم.

اگر تا یک قرن بعد ایرانی‌ها عرضه و استعدادی از خود نشان دادند

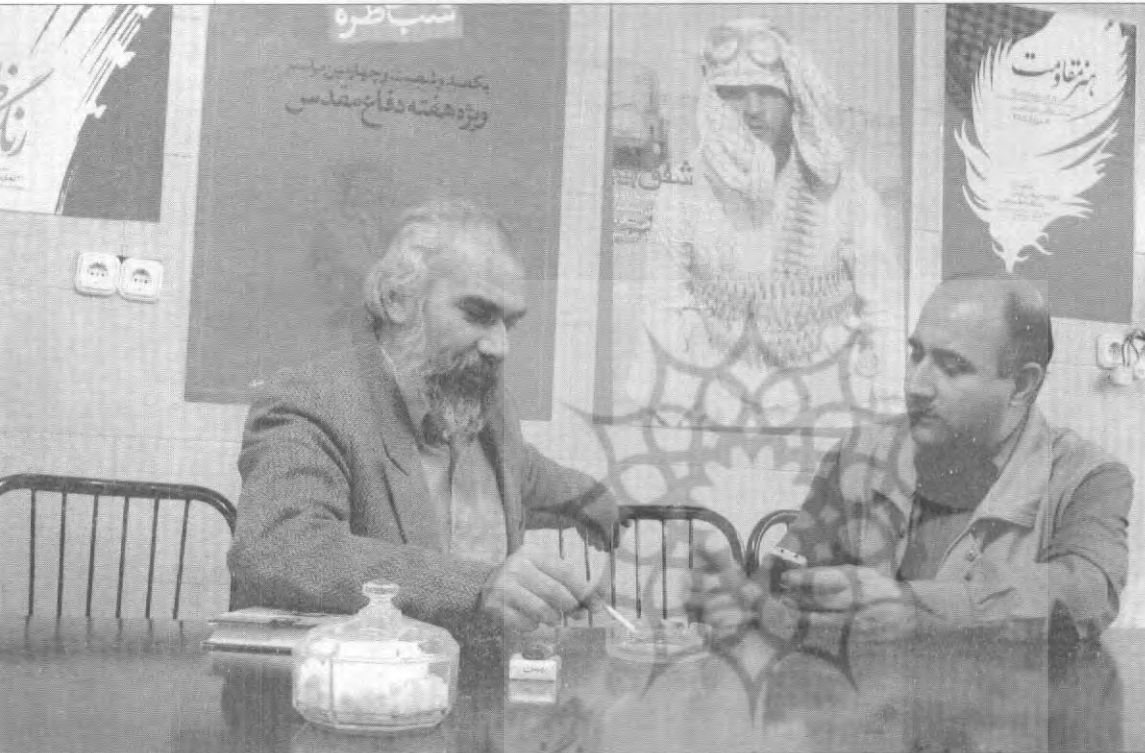
شاید بتوانند کاری کنند که این زبان برای همیشه حفظ شود. ولی این درست است که زبان بیخ و بن همه فرهنگ یک قوم است اما این طور نیست که آن قوم خیلی درگیر و اسیر زبانش باشد و نشود برای او منهای زبانش منش و بینش جمعی قائل بود. زبانی که ما امروزه به آن سخن می‌گوییم با زبان قبل از اسلام از زمین تا آسمان تفاوت دارد. ولی ما مانده‌ایم همچنان هم دعوی ایرانی بودن داریم و با همان اساطیر نسبت داریم درحالی که زبان و دین ما تفاوت دارد با قبل از آن. شاید ما انگلیسی‌زبان باشیم ولی باز بتوانیم بگوییم که ما ایرانی هستیم و همین نسبت‌هایی را که جماعت به آن می‌نازند حفظ کنیم.

سؤال بعدی من درخصوص شعر دینی و آئینی است که بعد از انقلاب به لحاظ کمی و کیفی بسیار رشد کرده است. ولی اگر ما به پیشینه این نوع شعر برگردیم می‌بینیم نتوانسته‌ایم اثری در حد و اندازه‌های آثار شاخص این عرصه یعنی دوازده بند مولانا محتشم و گنجینه‌الاسرار عمان سامانی بیافرینیم شما علت را در چه می‌بینید؟ مگر ما نتوانسته‌ایم که شاهنامه دیگری روبه‌روی اثر فردوسی یا فالنامه دیگری مقابل حافظ قرار دهیم؟ محتشم عمری در زمینه‌های مختلف ورزیدگی پیدا کرده وقتی رسیده به مرثیه برای امام حسین کل انرژی او همتاب شده و باعث پیدایش آن اثر می‌شود. مرثیه‌ای که او در مرگ شاه طهماسب سروده و یا مرثیه‌ای که برای برادرانش دارد خیلی دردناک است یعنی فن او مرثیه‌سرایی بوده است. او در این عرصه جلد و چاپک بوده. بعد از او بسیاری تلاش کرده‌اند از او تقلید کنند که تا این روزگار هم ادامه دارد تا حدی که سعی می‌کنند ترجیع‌بند بنویسند کانه شکل مرثیه برای آقا ابا عبدالله لزوماً ترجیع‌بند است اما نتیجه نداده چون یک تقلیدی در کار حاکم است و یا مثلاً خیلی‌ها از مثنوی عمان تقلید کرده‌اند اما نکته اینجاست که در این وادی «کار به تقلید پیش نمی‌رود به اجتهاد پیش می‌رود». یعنی شاعر باید در زمینه کار خودش به این افق برسد که شعری برای واقعه کربلا بنویسد بدون اینکه بخواهد تقلید یا نظریه‌گویی کند.

نکته دیگری که در کار محتشم و عمان وجود دارد و غالباً نادیده گرفته می‌شود این است که آن‌ها دو وجه کار را مد نظر داشته‌اند: مخاطب عام و مخاطب خاص. یعنی می‌خواستند شعرا را مجاب کنند که ما شاعریم و قدرت شاعری‌شان را نشان بدهند و هم اینکه عوام آن اشعار را بخوانند با آن گریه کنند و به‌صورت نوحه و مرثیه با آن سروکار داشته باشند.

الان شاعران ما یا می‌خواهند شعرا را مجاب کنند و یا عوام را. اگر عوام را مجاب کنند شعر می‌شود نوحه و سست و خام خواهد شد اگر بخوانند شعرا را مجاب کنند آن احساس و عاطفه و شور عام در





کار تجلی پیدا نمی‌کند. قدمای ما مراقب این مسئله بودند که وقتی می‌خواهند یک شعر مذهبی یا آئینی بگویند آیین چیزی است که خاص‌ترین خواص و عام‌ترین عوام با آن رابطه دارند و ما نمی‌توانیم چنان‌که می‌گویند خاقانی شاعر شاعران است بگوییم که فلان شاعر شاعر شاعران آئینی است. شعر آئینی ما از این حیث (خاص) خیلی پیشرفت کرده ولی از آن حیث (عام) نه؛ چون هیچ‌یک از شاعران ما موقعیتی مثل محتشم نداشتند که هم با مردم کوچه و بازار به مناسبت شغلش و هم با دربار شیعه ارتباط داشته و نیض عواطف و احساسات این مردم را در دست داشته باشد و در تکاپای مختلف روزگار خودش حضور داشته است. ضمن این کل آزمون‌های شاعرانه‌ای را که از سر گذرانده بوده در این اثر متجلی

می‌کند از حیث عاطفه هیچ بی‌تی را در این اثر نمی‌توان یافت که بگوییم اینجا دیگر عوام سر در نمی‌آورند و جالب است که شعر عامیانه هم نیست یعنی سست نیست.

یک راه حل این مشکل می‌تواند این باشد که شعرا زبان شکسته - زبان معیار - که همه ما با آن محاوره می‌کنیم را تجربه کنند چرا شعرا این زبان را میزان قرار نمی‌دهند؟ که گفته که ما باید بگوییم: «پاشو» و بنویسیم «برخیز». به نظر من شاعری که در خود قدرت و قوتی می‌بیند باید در ساحت این زبان شعر را تجربه کند و این‌گونه همه انواع شعر ممکن است نجات پیدا کند از جمله شعر آئینی. در بسیاری از زبان‌ها مثل عربی یا انگلیسی شعر همین‌گونه شده است و دلیل اینکه «پابلو نرودا» مثل بمب ترکیب این است که زبانش زبان عامیانه است.

باید بتوانیم زیر ساخت شعر کلاسیک را بیاوریم در شعر محاوره نه اینکه عکس این اتفاق بیفتد که الان دارد می‌افتد. اینکه کاری کنیم که گفتار را مبنای نوشتار قرار دهیم شاید حتی کمک کند که از مرگ زبان فارسی جلوگیری شود.

اخیراً برخی از نشریات بحثی را تحت عنوان «شاعران دولتی» و

«غیر دولتی» دامن زده‌اند نظر شما در این مورد چیست؟

من شاعر دولتی سراغ ندارم چون اصولاً دولت امر شاعرانه‌ای نیست! و هیچ دولتی را در جهان سراغ ندارم که نسبتی با شعر داشته باشد! ممکن است دولت از شاعری به‌عنوان سفیر یا رایزن یا کارمند استفاده کند مثل «پابلو نرودا» که سال‌ها از طرف دیکتاتورهای مختلف در شیلی سفیر بود و هیچ‌وقت هم اعتراض هیچ‌یک از مارکسیست‌های دنیا را برنمی‌گیخت که تو که رئیس حزب کارگر هم هستی چرا این کار را می‌کنی یا مثلاً «کتاویوپاز» در جاهای مختلف حتی افغانستان سفیر بوده است.

و اما یک نکته مهم (این را حتماً چاپ کنید) اگر دوست داشتن آقا سید علی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) به معنای شاعر دولتی بوده است بنده تا زنده‌ام هم شاعر دولتی هستم هم شاعر حکومتی! ایشان تنها کسی هستند که از بین رجال سیاسی گوناگون شاعر را درد شاعر را می‌شناسند و می‌دانند که او چگونه موجودی است! ایشان قبل از اینکه رهبر باشند برای ما همین قدر عزیز بودند الان هم همین قدر عزیزند. شیعه که در این مهم‌مهمات ژورنالیستی نمی‌گنجد. شأن آقای خامنه‌ای هیچ دخلی به دولت و سیاست ندارد.